

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ادامه مسئله دوم

امام خمینی در ادامه مسئله دوم می‌فرماید:

و كذلك الحائض و النفساء إذا زال عذرهما، كما أنه لو طرأ الجنون أو الإغماء أو الحيض أو النفاس بعد مضي مقدار صلاة المختار من أول الوقت بحسب حالهم من السفر و الحضر و الوضوء و التيمم و لم يأتوا بالصلاة و جب عليهم القضاء.^[1]

اگر زنی قبل از آنکه اذان مغرب بشود حیضش زائل شد یا خون نفاس داشت و پاک شد، این باید غسل کند و نمازش را بخواند، این هم ملحق به همان موارد قبل است و هیچ فرقی بین‌شان نیست و دلیلی که در آن موارد قبل آوردیم، که الآن تکلیف فعلیت پیدا می‌کند و این زن باید نمازش را بخواند.

آنچه دنباله مسئله هست این است « كما أنه لو طرأ الجنون أو الإغماء أو الحيض أو النفاس، بعد مضي مقدار صلاة المختار من أول الوقت »، عکس صدر مسئله است؛ یعنی یک مقدار از اول وقت به اندازه صلاة مختار (نه صلاة مضطر) می‌توانسته یک نمازی بخواند، در سفر یا حضر باشد به حسب حال و جویی که دارد باید با وضو می‌خوانده با تیمم می‌خوانده «و لم يأتوا بالصلاة» اما بعد اینها عارض شد؛ یعنی به اندازه چهار رکعت وقت داشت و نماز نخواند و حیض یا جنون یا اغماء عارض شد، می‌فرماید اینجا هم قضا واجب است.

ادله قائلین به وجوب قضا در مسئله

دلیل کسانی که می‌گویند قضا واجب است آن است که اول وقت خطاب وجوب صلاة فعلیت پیدا کرده و این خطاب بر او فعلی شده و يجب عليه الاداء، نخواند تا جنون یا بیهوشی به سراغش آمد، یا حیض و نفاس عارضش شد تا آخر وقت. پس این چون خطاب وجوب صلاة به او فعلیت پیدا کرده بعداً باید قضا کند، اما قبلاً گفتیم یک احتمالی می‌دهیم که بین این و آن صورت قبل (که صورت قبل این بود که از اول وقت جنون داشته، یک ربع آخر افاقه پیدا کرد، از اول وقت اغماء داشته و یک ربع آخر از بیهوشی بیرون آمد) فرق وجود دارد.

در بیان فرق عرض می‌کردیم در جایی که اول وقت این اعذار وجود دارد و بعد یک وقتی حاصل می‌شود که قابلیت امتثال دارد، اینجا مثل واجب مضیق برایش می‌شود و وقت دیگری هم نیست، حکم واجب مضیق دارد و باید انجام بدهد، اما در عکس این که اول وقت یک ربع سر حال بوده بعد اغماء بر او عارض شده، گفتیم اینجا یک مقداری در وجوب قضا تأمل است و وجه تأمل این است که خود شارع ترخیص در ترک در اول وقت داده، فارق بین این و آن مورد قبل این است که در مورد قبل وقت ضیق می‌شود و باید بلا فاصله انجام بدهد اما اینجا خود شارع گفته اول وقت می‌توانی بخوانی، وسط وقت هم می‌توانی بخوانی،

ترخیص را شارع داده است.

به بیان دیگر، در جای خودش می‌فرماید تخییر عقلی است، وقتی شارع می‌گوید: «أقم الصلاة لدلوك الشمس إلى غسق الليل»، تخییر بین این اوقات که اول وقت بخواند یا وسط وقت یا آخر وقت عقلی است، حالا که ترخیصی در ترک در اول وقت دارد، بعد هم جنون عارض شد و بعد بی‌هوشی عارض شد، اینجا به چه دلیل مسئله قضا را مطرح کنیم؟!

بنابراین به حسب صناعت بین این دو خطاب فرق وجود دارد: در آخر وقت این خطاب «فعليّ منجزّ و ليس فيه ترخيص»، در اول وقت این خطاب فعلیّ اما فيه ترخیص، شارع خودش گفته یا عقل از دلیل شارع و یا کلام شارع تخییر را می‌فهمد و می‌گوید: می‌توانید اول وقت انجام ندهید، اول وقت انجام نداد و گرفتار اغماء شد تا آخر وقت. اینجا نمی‌توانیم بگوئیم قضا واجب است؛ زیرا موضوع قضا آن فوتی است که مستند به خود انسان باشد، اما اگر منشأ فوت تخییری است که شارع فرموده، گفته اگر حالا نخواندی بعد بخوان، یا تخییری است که عقل گفته، اگر منشأ فوت خود انسان نباشد نمی‌تواند موضوع برای ادله قضا باشد.

تنها چیزی که وجود دارد اولاً، این ارتکاز متشرعه است که در این مورد فرق نمی‌گذارد. ثانیاً، عدم القول بالفصل، ما فقیهی نداریم که در آنجا گفته قضا واجب است اما در اینجا بگوید قضا واجب نیست، تقریباً مسئله اتفاقی است و مورد مناقشه‌ای نیست و من هم ندیدم این مناقشه را در جایی مطرح کرده باشند، حال ممکن است شما در یک کتاب فقهی هم برخورد کنید. پس فوت تماماً مستند به انسان باشد، اما در جایی که شارع می‌گوید یا عقل می‌گوید مخیری و الآن می‌توانی ترک کنی، درست است فوت از این صادر شده و منسوب به اوست، ولی فوت یک جهتش هم مسئله تخییر عقلی است. بررسی ادله قاعده «من ادرک»

دلیل اول: اجماع

برای مدرک وجوب قضا دو دلیل ذکر شده است: یکی اجماع و دوم روایات. صاحب مدارک می‌گوید: «إن هذا الحكم مجمع عليه بين الاصحاب»، یا در کتاب منتهی آمده که «لا خلاف فيه بين اهل العلم»، هم تعبیر مجمع علیه داریم و هم لا خلاف داریم.

کاشف الغطاء می‌گوید: «هذه القاعدة مشهورة قام عليها الاجماع من الفريقين»^[2]؛ اجماع فریقین را دارد «مما اتفق عليها العامة و الخاصة باجماع اهل الفضل»، عامه و خاصه اجماع دارند بر این قاعده، لذا خیلی اجماع محکمی است در مقام، یعنی از اجماعاتی نیست که بشود به زودی کنارش گذاشت و به آن توجه نکرد. یعنی لو لا این روایات اگر بعداً بگوئیم این روایات کلاً ضعیف، از حیث سند مشکل دارد! اما خود اجماع بر این قاعده برای ما می‌تواند یک دلیل خوبی باشد، خصوصاً اجماع فریقین.

اشکالات دلیل اول

تنها کسی که با قاعده من ادرک مخالفت کرده مرحوم حلی است («حلی» که می‌گویند ظهور در ابن ادریس حلی دارد). ابن ادریس فقط تنها مخالف با قاعده من ادرک است، معروف این است که خبر واحد را معتبر نمی‌داند فقط خبر واحد محفوف به قرائن را معتبر می‌داند، خبر واحد مجرد از قرینه را معتبر نمی‌داند اما در هر صورت مخالفت یک نفر معلوم الحال (یعنی از لحاظ نسب) می‌گویند مانع از حجّیت اجماع نیست، اگر ما حجّیت اجماع را از راه حدس بدانیم، مخالفت یک نفر مانع از حدس از قول معصوم علیه السلام نمی‌شود. و بعد این اجماع را می‌گویند در هر طبقه‌ای از طبقات فقها به نحو ارسال مسلمات بوده، می‌گویند در طبقات کسی را نداریم بخواهد مخالفت کرده باشد، لذا اجماع می‌تواند اینجا دلیل باشد. پس یک اشکال این است که

ابن ادريس حلی مخالفت کرده است.

اشکال دوم این است که این اجماع مدرکی است، مدرکش همین روایاتی است که می‌خواهیم ذکر کنیم، این هم یک بحث مبنایی می‌شود مشهور می‌گویند اجماع مدرکی، یقینی المدرک یا محتمل المدرک به درد نمی‌خورد ولی ما در جای خودش اثبات کردیم که نه اجماع مدرکی هم برای ما حجیت دارد.

دلیل دوم: روایات

عمده دلیل روایات است، هم امامیه این روایات را نقل کردند و هم اهل سنت. از طرق امامیه بر اساس آنچه در کتاب وسائل الشیعه کتاب الصلاة ابواب المواقیات باب 30، پنج حدیث را آنجا آورده است:

روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: فَإِنْ صَلَّى رَكْعَةً مِنَ الْغَدَاةِ ثُمَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ فَلْيُتِمَّ وَقَدْ جَازَتْ صَلَاتُهُ.^[3]

عمار بن موسی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: اگر یک رکعت از نماز صبح را بخواند و بعد طلوع شمس بشود، که ظاهر حدیث این است که در حین نماز طلعت الشمس بشود، یعنی شروع به نماز کرد و در اثناء نماز خورشید طلوع کرد نمازش را تمام کند و این نمازش صحیح است. بعضی‌ها به خاطر ظاهر همین روایت می‌گویند این برای آن کسی است که نماز را شروع کند «إذا شرع فی الصلاة و ادرك رکعة» و الا اگر از اول می‌داند وقت به اندازه‌ای رسید که یک رکعت باقی مانده و هنوز نماز را شروع نکرده، که در مفاد قاعده بحث می‌کنیم.

روایت دوم

وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى جَمِيعاً عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَدْرَكَ مِنَ الْغَدَاةِ رَكْعَةً قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَقَدْ أَدْرَكَ الْغَدَاةَ تَامَةً.^[4]

در روایت اول کلمه «ادرك» نبود بلکه بود «فإن صلى»، ولی در این روایت آمده «من ادرك من الغداة» که بعداً روی این تعبیر کار داریم. این روایت مشتمل بر ابی جمیله، مفضل بن صالح است که ضعیف بوده و لذا اشکال در سندش وجود دارد.

روایت سوم

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: فَإِنْ صَلَّى مِنَ الْغَدَاةِ رَكْعَةً ثُمَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ فَلْيُتِمَّ الصَّلَاةَ وَقَدْ جَازَتْ صَلَاتُهُ وَ إِنْ طَلَعَتِ الشَّمْسُ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ رَكْعَةً فَلْيَقْطَعْ الصَّلَاةَ وَ لَا يُصَلِّ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَ يَذْهَبَ شُعَاعُهَا.^[5]

این سه روایت در مورد نماز صبح است.

روایت چهارم

مُحَمَّدُ بْنُ مَكِّيٍّ الشَّهِيدُ فِي الذِّكْرِ قَالَ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ الصَّلَاةِ فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلَاةَ.^[6]

دو روایت بعدی مرسله است؛ یک مرسله را شهید در ذکر نقل کرده است که هم مرسله است و هم در هیچ یک از این کتب روایی نیامده، صاحب وسائل هم از شهید در ذکر نقل می‌کند.

روایت پنجم

قَالَ وَ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ الْعَصْرِ قَبْلَ أَنْ يَغْرُبَ الشَّمْسُ فَقَدْ أَدْرَكَ الْعَصْرَ.^[7]

روایت پنجم یک مرسله‌ای از باز از شهید نقل می‌کند (شیخ طوسی نیز در خلاف این روایت را نقل کرده است^[8]). در روایت قبلی آمده: «من ادرك ركعة من الصلاة فقد ادرك الصلاة»، این یک احتمال دارد که اگر کسی یک رکعت از نماز جماعت را درک کند، اما مرسله محقق در معتبر نیز آمده: «من ادرك ركعة من الوقت كمن ادرك الوقت»^[9]، این پنج روایت که صاحب وسائل در باب 30 نقل می‌کند. روایات اهل سنت درباره «من ادرك»

از طرق عامه بخاری در صحیحش، مسلم، نسائی در سنن، احمد بن حنبل در مسندش از پیامبر نقل می‌کنند «من ادرك ركعة من الصلاة فقد ادرك الصلاة». بخاری «من ادرك ركعة من العصر قبل أن تغرب الشمس فقد ادرك العصر»، که این روایت پنجم صاحب وسائل است. بخاری، ابو داود، ابن ماجه قزوینی از پیامبر نقل می‌کند: «من ادرك من الصبح ركعة قبل أن تطلع الشمس فقد ادرك الصبح، و من ادرك ركعة من العصر قبل أن تغرب الشمس فقد ادرك العصر».

جمع‌بندی روایات

نکته اول

این روایات یک تواتر معنوی مسلم بین‌شان موجود است ولو تبادر لفظی هم نباشد؛ یعنی ما روایات خاصه و روایات عامه را وقتی مجموعش را لحاظ کنیم یک تواتر وجود دارد. وقتی ما می‌خواهیم عدد تواتر را تحصیل کنیم نباید بگوئیم فقط این عدد تواتر بین خود ما و در کتب روایی ما باشد، اگر پنج تا نقل در روایات ماست، ده تا هم در روایات اهل سنت آمده، این عدد تواتر تشکیل می‌شود و اگر عدد تواتر تشکیل شد نیازی به بررسی سند ندارد.

نکته دوم

اگر کسی اشکال کند که اینجا عدد تواتر نرسیده و این سندهای اینها یا مرسل است یا ضعیف در آن وجود دارد که مرحوم خویی می‌فرماید: تمام این روایات یا ارسال دارد، یا در سندش افراد ضعیف وجود دارند در بعضی‌هایش علی بن خالد است، در بعضی‌هایش ابی جمیله است، فقط آن روایت اول که عمار بن موسی است قابل اعتماد است.

اولاً اینجا مسئله عمل اصحاب است؛ یعنی تمام فقهای ما به این قاعده من ادراک عمل کردند، طبق آن بیانی که کاشف الغطاء دارد عامه و خاصه طبق آن عمل کردند، چطور می‌شود این همه فقهای امامیه به آن اعتنا کنند و طبق آن عمل کنند، ما بگوئیم این عمل اصحاب به درد نمی‌خورد؟!

نکته شایان ذکر آن است که مبنای محقق خوئی این است که عمل اصحاب جابر ضعف سند نیست. لذا طبق نظر مرحوم خوئی ما هستیم و یک روایت، آن روایت هم درباره نماز صبح است، یا باید الغای خصوصیت کنیم یا نمی‌توانیم الغای خصوصیت کنیم. در حالی که این همه فقهای امامیه قاعده استفاده کردند بر طبق این روایات عمل کردند، ما بخواهیم این مبنای مرحوم خوئی را بگیریم بگوئیم این فایده ندارد، این همه عمل فقها فایده ندارد نمی‌شود. من در ذهنم می‌آید که حتی اهل سنت هم عمل فقها را جابر ضعف سند می‌دانند؛ یعنی این مطلب به عنوان یک اصل اولی در بین آنها مطرح است و این اختصاص به مشهور فقهای امامیه ندارد.

پس این هم راه دوم برای اینکه ما سند اینها را تصحیح کنیم، عمل اصحاب آن هم فراوان. جاهای دیگر که یک مقدار از اصحاب هم عمل کرده باشند می‌گوئیم کافی است ولی اینجا جلّ اصحاب طبق این روایات عمل کرده‌اند. پس از جهت سند اشکالش برطرف می‌شود.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . تحرير الوسيلة، ج، ص: 224.

[2] . كتاب الصلاة (لكاشف الغطاء)، ص: 40.

[3] . التهذيب 2- 38- 120 ؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 217، ح 4959- 1.

[4] . التهذيب 2- 38- 119، و الاستبصار 1- 275- 999؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 217، ح 4960- 2.

[5] . التهذيب 2- 262- 1044 ؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 217، ح 4961- 3.

[6] . ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة، ج، ص: 352؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 218، ح 4962- 4.

[7] . ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة، ج، ص: 352؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 218، ح 4963- 5.

[8] . الخلاف، ج، ص: 272، مسئله 13.

[9] . المعتبر في شرح المختصر، ج، ص: 47.